



۲۰/۰۲/۲۰۱۴

پوهندوی شیمیا غفوری

آیا مسئله زن موضوع دست دوم در جامعه افغانی است؟

به منظور آشکار نمودن بیشتر آلام زنان افغانستان در اینجا از چند مثال زندگی روزمره آنان یاد آور می‌شوم. برای درک حالت آنها از شما خواننده عزیز خواهشمندم تا خود را برای لحظه چند در موقف این دختران و زنان قرار بدهید گاهی دختر نوجوانی را که با جبر از جانب پدرش در عقد مردی درآمده بود، پرسیدم: وژمه جانی، راته و وایه کله چي د تا میره کورته راخی، څه احساس درته پېښیږي؟ چشمان بزرگ و زیباییش را ریزه، ریزه نموده و با تعجب به سویم نگاه کرد، مثل اینکه برای بار اول با این سؤال مواجه شده باشد. ولی با قاطعیت با همان زبان ساده و بی تکلفش برایم جواب داد:

- کله چه هغه په دروازه را ننوزي، فکر کوم چي کورته بلا راخی.

- هغه پوهیږي چي ته داسی احساس کوي؟

- زه څه پوهیږم؟

- او کله چه په تالاس و هی، ته څه احساس کوي؟

- ورکي که، هغه وخت خو فکر کوم چه په ټول وجود می لرم نیښونه و هی.

این چنین است وضع زنی که به شوهرش دلبستگی نداشته باشد، حالت دختری که به جبر و بدون رضایت به عروسی مجبور ساخته می‌شود.

روزی هم خانم جوانی را که در حلقه ظلم و ستم شوهر و خسارانش در بند بود، پرسیدم که در مقابل آنها چه احساسی دارد.

از جوابش فقط نفرت را شنیدم و بس.

خانمی را که خود داکتر علوم بود و از جانب شوهرش همیشه توهین شده و حتی مورد لت و کوب قرار می‌گرفت، پرسیدم که وقتی شوهر داکترت با مشت به سر و رویت حواله میکند، و از موهایت گرفته به هر جانب کشان کشان میبرد، چه احساس میکنی؟

با گریه گفت: من خود را خیلی خرد احساس میکنم. از خجالت میخواهم همان لحظه بمیرم. ولی چه کنم از شرم مردم و به خاطر فرزندانم با او زندگی میکنم.

دیگری در مقابل همین سؤال برایم گفت: دلم میخواهد بخیزم و بررویش مشت می حواله کنم. ولی افسوس...

- افسوس که چه؟

- افسوس که زن هستم.

- یعنی چه؟

- یعنی اینکه اجازه ندارم... من هم باز دلم را بالای اولادهاش خالی میکنم.

این چند مثال کوچک و ساده خود به وضاحت شعاع خورشید و عمق یک کتاب سخن میگویند.

در مدت سه سال که در یکی از خانه های امن زنان در آلمان اشتغال داشتیم، متوجه شدم که برخی از زنان افغان در خارج هم وضعیت چندان بهتری ندارند. عده زیادی مورد لت و کوب، توهین، بی عدالتی، تجاوز جنسی از جانب شوهرانشان و ده ها نوع جبر و ظلم دیگر قرار میگیرند. بعضی از خانم ها به خاطر عیاشی و شراب نوشی افراطی شوهران شان مجبور به ترک خانه و زندگی مشترک شان میگردند.

در سال های اخیر کشتن، به دار آویختن، مُتله کردن (گوش و بینی بریدن) و غیره قساوت های باورناکردنی در مورد زنان افغانستان مخصوصاً از جانب همسران شان از جمله خبر ها و اطلاعات معمول در کشور گردیده اند. گاه وبیگاه طبل رسوایی فامیل های افغانستان دوباره به صدا می آید و بدبختی، معصومیت، مظلومیت و مجبوریت زنان این سرزمین بار دیگر از چهارچوب مستحکم فامیلی به بیرون آشکار شده و آوازه گیتی می گردد.

در این مقاله نمی‌خواهم در مورد علل و دلایل این حالت بحث نمایم. ولی آرزو دارم تا در اینجا با طرح سؤالات چند خوانندگان محترم را به تفکر و بررسی در این مورد دعوت نمایم:

آیا مسئله زن موضوع دست دوم در جامعه ما میباشد؟
آیا مشکلات زنان افغان در صدر مسایل مهم جامعه قرار ندارد؟
آیا معضلات زنان افغان تنها مربوط و منوط به خود ایشان است؟

به تصور من مشکل اساسی و مزمن جامعه ما ضعیف بودن موقف، کارایی و نقش زن افغان در فامیل و پروسه های اجتماعی و بالنتیجه اقتصادی و سیاسی جامعه افغانی میباشد. در حالیکه اولین معلم هر فرد، چه دختر و چه پسر، مادر است (البته در صورت حیات مادر). هرگاه در مکتب معلمی ضعیف و بی کفایت باشد، تمام شاگردان در درسها عقب مانده و کندی در پروسه تعلیم و تربیه رونما میگردد. دریک واحد فامیلی هرگاه مادر منحصیث اولین، نزدیکترین و مداوم ترین آموزگار بیسواد، پرعقده، بی احساس، ترسو، خشن، حسود، غیر عادل و ظلم پذیر باشد، پس میتوان تربیه، روحیات و برخوردهای اجتماعی شاگردانش را کم و بیش تصور نمود. آنچه اطفال در سنین کوچک در مدرسه فامیلی می آموزند، نمیشود آنها را با تعلیمات مکتب و تحصیلات عالی کاملاً جبران نمود. تربیه مدرسه فامیلی همیشه انسان ها را در افکار، رفتار، و کردارشان بدرقه مینماید. اطفالی که مادرشان را در چوکات زندگی مشترک درحالت اهانت دایمی دیده باشند، در ذهنیت آگاه و همچنان در تحت الشعور خویش همیشه بیچارگی، درماندگی و نقش ضعیف زن را با خود حمل میکنند و این برداشت در حالات خاص با اشکال معینی در زندگی شان تبارز مینماید. اکثریت مطلق دختران که در منزل پدر ظلم و بی عدالتی را در زندگی فامیلی تجربه نموده باشند، خود نیز در زندگی زناشویی جرأت دفاع از خویش را نداشته و خشونت در فامیل را به حیث یک پدیده معمولی میپذیرند. و پسران این چنین فامیل ها برای زنان اهمیتی را قایل نبوده و برای تنظیم نمودن بهتر زندگی فامیلی روش دیگری را نمیشناسند و حتی رفتار خشونت آمیز را جزء لاینفک زندگی میدانند. در نتیجه این پسران و دختران هم به نوبه خویش فرزندان همانند را تربیه خواهند نمود. به این ترتیب این دایره خبیثه یا دایره شیطانی خشونت نسل بالنسل تکرار شده میرود. من به این عقیده هستم که در کشور ما افغانستان صلح، پیشرفت و عدالت هرگز نمیتواند جایگزین جنگ، عقب ماندگی و بی عدالتی گردد، تا زمانیکه زن افغان جایگاه انسانی اش را به حیث دختر، همسر و مادر در جامعه اشغال ننموده باشد.

پس باید وضع رقتبار زنان، موقف به قهقرا کشیده آنها، حالت ناباه سامان تعلیمی و تربیتی شان، عدم دسترسی به حقوق انسانی و اسلامی و غیره مشکلات این قشر وسیع جامعه در صدر توجه دولت، مطبوعات، معارف، سازمان های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و هر فرد آگاه کشور قرار گرفته و برای اصلاح جامعه در کل و شکستادن دایره شیطانی خشونت در طول و عمق نسل فعلی و نسل های آینده کشور اقدامات مؤثر و مثمر صورت گیرد.

پایان